بسم الله الرحمن الرحیم

# جلسه ۰۹/۰۸/۱۴۰۰

مقتضای اصل لفظی عند الشک بود که واجب غیری است یا نفسی؟

اطلاق هیئت اقتضای نفسی بودن دارد در صورتی که اطلاق هیئت معنای کلی باشد ، به اعتقاد بعضی.

در تمسک به اطلاق هیئت به همین دلیل اختلاف شده.

اختلاف شده ، مرحوم آخوند رحمة الله علیه می فرمایند که معنای هیئت کلی است ولی مرحوم شیخ می فرماید معنای هیئت برای واقع طلب است و این هم جزیی است و نمی توان تقیید و تضییق و اطلاق نیست.

بیان مرحوم شیخ رحمة الله علیه : اگر کسی چیزی را طلب کند . متعلق طلب معروض طلب قرار می گیرد مثل اینکه سفیدی عارض بر دیوار می شود و سیاهی عارض بر فهم می شود . فعل هم معروض طلب قرار می گیرد وقتی هم که معروض طلب باشد یعنی واقعا عارض بر طلب می شود، اینکه فعل واقعا معروض طلب است نشانه اینستکه مثل صلاة معروض واقع طلب است.

ولی اگر معنای هیئت واقع طلب باشد معنا ندارد و صلاحیت ندارد معروض وجود واقعی قرار بگیرد. طلب می شود امر جزئی، وقتی اینطور شد ، هیئت نمی تواند اطلاق و تقیید شود چراکه اطلاق و تقیید موضوع برای مفاهیم کلی است و واقع طلب از امور جزئی است. اگر تقیید نکنی سعه دارد و اگر متضیق کنی قابل تضییق است، و آنی که واقع جزئی و قابل تضییق نیست و نمی توان تقیید زده شود.

واقع مفهوم و ما صدق علیه المفهوم قابل تضییق نیست و اطلاق هم در موردش معنا ندارد و نمی توان تمسک به اطلاق کرد و گفت مثلا وجوب نفسی است.

مرحوم آخوند رحمة الله علیه اینرا قبول ندارد و می فرماید مفهوم طلب معنای هیئت است. آنچه با صیغه بوجود طلب واقع نیست بلکه طلب انشایی است ، وقتی مولا می گوید صل صلاة معروض طلب انشائی قرار می گیرد و نه طلب واقعی . طلب واقعی خودش وجود خارجی دارد که خودش علت خارجی دارد وقتی علت بیاید طلب واقعی هم می آید و الا فلا . و کسی ملتزم نشده که معروض طلب واقع صیغه و هیئت افعل باشد. واقع طلب قائم به نفس طالب است. و چون خودش امری تعلقی الوجود است بدون متعلق وجود پیدا نمی کند.

واقع طلب قائم به نفس طالب است. هر گاه مقدمات طلب حاصل شد طلب بر آن شیء عارض می شود و الا فلا. و به صیغه کار ندارد.

اینکه می فرمایید مفهوم مستفاد واقع طلب است و نه مفهوم ، این مبنای بر یک اساس غیر صحیحی است و آن جزيی بودن مفاد هیئت است. ایشان می فرماید وقتی منشأ از صیغه افعل طلب انشائی باشد و هیئت موضوع برای مفهوم کلی طلب است ، آن مفهوم کلی صلاحیت برای اطلاق و تقیید را دارد.

اصولا واقع طلب را نمی توان انشاء کرد. آنچه قابلیت انشاء دارد وجود اعتباری و وجود انشایی است که وجود انشایی نحوه ای از وجود اعتباری است. اما واقع اشیاء قابل انشاء نیست آیا می توان آب را انشاء‌کرد با انشاء شما آب تولید می شود.

بنابراین کلام شیخ را نمی پذیریم. که مفاد هیئت واقع طلب است. واینرا که معنای طلب معدای طلب واقع است را هم جواب دادیم. گفتیم معدای طلب بعد از طلب معروض طلب انشائی قرار می گیرد. و اگر طلب واقعی باشد سببش انشاء و هیئت نیست بلکه سبب خود را دارد.

دیگر اینکه اگر معدای طلب ، طلب واقعی بود قابلیت انشاء را نداشت . درحالیکه شما قائلید می توان معنای هیئت و مفهوم طلب را انشاء و ایجاد کرد به وجود انشائی که مغایر با وجود واقعی است.

و تلخص اینکه مفهوم طلب کلی است و صلاحیت مقید بودن را دارد. وقتی مولایی طلب می کند شیی را می تواند طلب کند مقیدا بوجود آخر . و می تواند طلب کند سواء هناک وجوب آخر او لم یکن هناک وجوب آخر.

اگر طلب کرد عند وجود واجب الاخر ، مفهوم طلب مقید می شود . تعبیر می شود به غیری ، التوصل الی واجب الاخر. اما اگر نشد وجوب نفسی است، لا لاجل واجب آخر در اینصورت وجود نفسی می شود. سواء کان واجب آخر ام لا. پس خود هیئت قابل صلاحیت برای اطلاق و تقیید دارد و وقتی صلاحیت دارد می تواند اثبات نفسی بودن وجوب کرد.

مطلق ما و مقید ما چیست؟ باید مقسم باشد و صلاحیت برای این دو حالت را داشته باشد. مفهوم هیئت وجوب و طلب است و می تواند مقید باشد و می تواند مقید نباشد. می تواند مقید باشد یا مطلق. اگر از قسم اول نبود می شود مطلق. از این جهت سعه دارد که کان عنده واجب ام لا. این سعه از این جهت مساوی با اثبات احد القسمین من الوجوب نفسی و غیری است.

سید استاذ در بحث صیغه امر می فرمودند که اطلاق همیشه توسعه نمی آورد و گاهی تضییق می آورد ، مثل اعتق رقبة توسعه دارد و مثل لاتکرم فاسقا اطلاق دارد. ولی جایی که اطلاق است و تضییق بیاورد مثل اطلاق صیغه امر برای نفسی بودن است. وقتی شک نفسی وغیری داریم؟ ازمیان این دو قسم یکی را ثابت می کند در حالی که اطلاق باید دو قسم نفسی و غیری را اقتضا کند این با اطلاق ظاهرش نمی سازد و باید مانند رقبه مومنه یا کافره باشد.

جهتش اینست که از یک طرف توسعه است که هذا واجب سواء کان وجب له واجب آخر ام لا . و اسم این نفسی است در مقابل غیری که خودش در مقابل احد القسمین اثبات نفسی بودن می کند و تضییق می کند.

اینجا اطلاق اثبات یک قسم می کند ،‌ اطلاق از یک جهت توسعه است واسم او نفسی است در مقابل غیری ،‌ به این جهت اثبات نفسی می کند ولی یک قسم را ثابت می کند و مساوی می شود با اطلاق از جهتی که اطلاق گیری می کنیم. یعنی ارسال و تقیید از جهت اینکه یجب هناک شیء آخر ام لم یجب هناک شیء آخر.

این حرفی را که ایشان فرمودن و مطلب را تمام کردند . و مقتضای اصل لفظی بنا بر مسلک آخوند رحمة الله علیه نفسی بودن است و مرادشان تضییق است.

این کلام آخوند رحمة الله علیه مورد مناقشه قرار گرفته و برخی هم این مناقشات را پذیرفته اند و سید استاذ این مناقشات را نپذیرفتند:

1. این نحوه که تقریر می کنید و می گویید اطلاق اقتضای نفسی ات دارد، این نادرست است زیرا حقیقت وجوب نفسی یعنی منبعث نشده از واجب دیگر و جعلش به داعی غیر نبوده به خلاف غیری که منبعث شده از واجب دیگر یعنی جعلش به داعی دیگری است.

مثل نماز که نفسی است و وجودش منبعث از واجب دیگر نشده و اینطور نیست که واجب دیگری مثل صوم در کار باشد و در صورت وجوب صوم یجب علیک الصلاة. ولی وضو جعل وجودش و وجوبش به داعی توصل به صلاة‌ است. وجوب متعلق صلاة منجر شده که به وجوبی هم تعلق به وضو بگیرد .

حقیقت واجب نفسی منبعث از واجب دیگر نیست و وجوب غیری منبعث از واجب دیگر است. وقتی حقیقت اینست باید گفت وقتی شک در وجوب نفسی یا غیری است باید گفت : منتهی به اینست که منبعث به دیگری است تا بشود غیری یا منبعث به واجب دیگر نیست تا بشود نفسی. نه اینکه بگویید وجوب غیری واجب شده لواجب آخر و نفسی واجب شده لا لواجب آخر .

بله لازمه غیریت که ما گفتیم همین است منبعث از وجود دیگری باشد یعنی لازم باشد به وجوب آخر، ولی حقیقت وجوب غیری که این نیست. بله لازمه وجوب نفسی وجوب لا لواجب آخر است ولی حقیقت که این نیست، و مناسب اینست که در تقریر باید گفت این اطلاق و تقیید را آیا مقید به کونه منبعثا عن وجوب آخر یا نیست؟ نه اینکه در اطلاق و تقیید بگوییم اطلاق است سواء کان عنده وجوب آخر ام لا ؟ یا تعلق پیدا کرده عند وجوب واجب آخر. اینطور نباید گفت.

1. وقتی اینطور گفتیم ، و فهمیدیم که اطلاق و تقیید را چطور باید تقریر کرد و تقیید شامل باشد انبعاث است از واجب آخر ، و اطلاق یعنی عدم انبعاث از واجب آخر، این سازگاری با جزیی بودن هیئت و واقع طلب دارد. با معنای کلی و مفهوم الطلب سازگار نیست. در معنای صیغه افعل و برگشت می کند به اینکه صیغه افعل پدید آمده از واقع طلبی که منبعث از واجب دیگر نیست اگر تقیید را این گفتیم با جزئی بودن واقع طلب می سازد و لازم نیست کلی باشد.
2. قیود ، تارة از قبیل دواعی است و تارة از قبیل طواری و حالات هستند. اگر از طواری و حالات باشد مستلزم تضیق است ، یعنی باید مفهوم کلی باشد سعه دار که تضییقش کنی به حالتی دون حالتی اخری ولی اگر جزء دواعی بود آن تقیید اقتضای تضییق ندارد و بنابراین اقتضای کلی بودن معنا را ندارد و اگر جزئی هم بود صلاحیت اضافه به این داعی را دارد.

ما می خواهیم ادعا کنیم که به داعی وجوب آخر است یا نه؟ چون قیدی که می آید از دواعی است و نه حالات اقتضا نمی کند مفاد هیئت مفهوم کلی باشد. اگر امر واقعی هم بود صلاحیت این تقیید را دارد. و تقیید به داعی اقتضای تضییق نمی کند تا متفرد بر توسعه مفهوم است . تقیید بر حالات و طواری باید کلی باشد.

سید استاذ این اشکالات را جواب دادند.